

بطوریکه فصیح خوافی در حوادث سال هفتصد و سی و هشت نوشته کرده و چنین در این سال وفات<sup>۱</sup> کرده است. با آنکه از سالهای آخر زندگانی او اطلاعات بسیار در دست نداریم ولی این قدر معلوم است که در سال هفتصد و سی و نه هنوز در شرار حکومت داشته است چه در همین سال امیر منار الدین محمد بن مظفر از سرد مشراز بش او و سر شوهر قدیمش جلال الدین سیور عتمش یعنی قطب الدین شاه جهان سر سیور عتمش که آخرین پادشاه فراخمانی کرمان است و پس از معزولی مشراز نزد زن پدر خود کرد و چنین رفته تا موقع مرگش در شرار مرسته است آمده و دختر قطب الدین شاه جهان را که مخدوم شاه قناع برکن نام داشت از دواج نموده بیزد برد و این زن مادر شاه شجاع است.

خانواده شوخ طوسی که مقاصد کار ایلخانان مغول بود فارس و شایکاره ولایت سواحلی و بعضی جزایر خلیج فارس هر مورد داشت و حتی برای عرب و مصر و واسط را تحت اداره خویش داشته اند.

در اوایل سال هفتصد و سی و چهار عزالدین عبدالعزیز طوسی آخرین حاکم این خاندان در سرزمین ایلخانان اوسه رفت اوسه در سال هفتصد و سی و پنج و پنج سعادت امیر دهسوق حاکم سرزمین چوکان ساکن در ارومیه است که بود را در دوازدهمین سال<sup>۲</sup> و او و پدر و برادران دست در کار امور ثنایات بودند ملک عادل شیح عزالدین عبدالعزیز طوسی را که در حکومت فارس و کرمان و عراق را ناصر طوسی بن امیر حسن چوکان را داده دعوی کرده بود.

۱ - من تاریخ شجاعی ایران - ۲۵۰ هفتصد و سی و هشت وفات کرد - ۲۵۰ م - ایلان الدین سیور عتمش و الهی کرمان - ۲۵۰ و ۲۵۱ - شرار پدر ما خود سال -

۲ - ملک شمس الدین را در ملک عزالدین که نام ملک ایام است داده است - ۲۳۵ در بربر وفات است - فصیح جوانی در معنی معنی در سوانح هفتصد و سی و یک و ۲۳۵ - ۲۳۴ - ملک شمس الدین بن شیح - ایلان الدین - اکرم شرار را در ملک عزالدین - انشایی و حل ساجسی و ایام و سعادت

امیر تالش سرکشی از عراق و فارس و کرمان نمود و در هر جا جماعتی از گردنکشان را بقتل رسانید مخصوصاً در کرمان جماعتی از ترکمانان را که راه میزدند کشت خلاصه رعبی از او در دل مردم جای گرفت ولی بطوریکه خواهم دید طولی نکشید که چوپایان بر افتادند.

امیر تالش از طرف خود در سال هفتصد و بیست و پنج حکومت را بملاک شرف الدین شاه محمود اینجو داد که در زمان حکومت شیوخ طیبی هم در امور فارس دخل و تصرف داشته بایتمنی که در دوره ملک اعدل شیخ عراق الدین عبدالعزیز طیبی متصدی کارهای خاصه شاهی بوده و بهمین مناسبت به اینجو معروف شده است زیرا در زمان ایلخانان معمول «اینجو» بمعنی حاصه دیوانی و املاک مخصوص ایلخان بوده است بنا بر گفته صاحب شیراز نامه از اول سلطنت او احایتو یعنی سنه هفتصد و سه در فارس و حوالی آن علائق پیدا کرده است<sup>۱</sup>

تصدی خاصه خود شغل پهناور و پر دخلی بوده و شرف الدین محمود اینجو در صحن این کار و حکومت فارس و مصافات که بعد باو معوض شده شخصاً بسیار ثروتمند شده است بطوریکه در اواخر سلطنت ابوسعید بهادر خان در سال صد تومان<sup>۲</sup> معمولی عایدی املاک شخصی او میشده است

۱ - شاه محمود اینجو در سال هفتصد و بیست و پنج شیراز آمده به بیات امیر تالش چوپایی بکار حکومت پرداخت و از حمله «برکت» و تجدید «اروی» شهر شیراز پرداخت (قارسله باصری جلد اول)

۲ - تومان در معمولی یعنی ده هزار در بعضی موارد از جمله فارسانه باصری عایدات شاه شرف الدین محمود اینجو را در سال صد هزار تومان نوشته اند و قطعاً این مبلغ اشتباه است زیرا در آن صورت هر سائیک میلیارد یعنی هزار میلیون مسکوک طلا یا نقره (بر حسب اینکه مراد از تومان مسکوک طلا باشد یا نقره) عایدی او بوده است و این نوع الیاده مسکوک بلکه محال است طاهرأ صحیح آن صد تومان بوده است که عبارت بوده است از بیست میلیون مسکوک طلا یا نقره و بعضی از نامحدود مسأخر خیال مکرده اند که بصورت اردو هزار تومان غیر معمولی این اواخر است که عبارت

بطوریکه فصیح خوایی در حوادث سال هفتصد و سی و هشت نوشته کرد و چمن در این سال وفات<sup>۱</sup> کرده است. با آنکه از سالهای آخر زندگانی او اطلاعات بسیار در دست نداریم ولی این قدر معلوم است که در سال هفتصد و بیست و نه هنوز در شراز حکومت داشته است چه در همین سال امیر مبارزالدین محمد بن مظفر از نزد بشراز پسر او و پسر شوهر قدیمش جلالالدین سیور غتمش یعنی قطبالدین شاه جهان پسر سیور غتمش که آخرین پادشاه قراختانی کرمان است و پس از معزولی بشراز نزد زن پدر خود کرد و چمن رفته تا موقع مرگش در شراز میزیسته است آمده و دختر قطبالدین شاه جهان را که مخدومشاه قلغ ترکان نام داشت ازدواج نموده ببرد و این زن مادر شاه شجاع است.

خانواده شموح طوسی که معاطعذکار ابلخانان معول بودند قلمرو فارس و شمانکاره ولایت ناسواحل و بعضی جزایر حاجج از قریل هرموز و کیش و حتی عراق عرب و مصره و واسط را تحت اداره خویش داشته اند

در اواخر سال هفتصد و سی و چهار عراقالدین عبدالعزیز طوسی آخرین حاکم این خاندان به تریز بدر بار ابلخان ابوسعید رفت ابوسعید در سال هفتصد و سی و پنج سعادت امیر دمشق حواجه پسر امیر جوادی ساندور که در آنوقت پادشاه بود را در دربار ابلخان داشت و او و بدر و برادرانش دست در کار خانه امور نمایان بودند ملک اعدل شیح عراقالدین عبدالعزیز طوسی را دست<sup>۲</sup> و حکومت فارس و کرمان و عراق را ناصر ناسس بن امیر حسن جوادی برادر راده دمشق حواجه سرد

۱ - شارح محل فصیحی این است هفتصد و سی و هشت و ابان اردو بن ماوراء النهر ج ۱ - لال الدین سیور غتمش والی کرمان سلطانیه و ده - شراز پدر شاه سیور ساجد

۲ - ملک سعید الدین برادر ملک عراقالدین که ملک اعظم نامت بوده است مدتی بعد در تبریز وفات یافت فصیح خوایی نیز محلل فصیحی در حوادث هفتصد و سی و چهار می و صد ۷۳۴ و جاب ملک شمس الدین بن شیح جلال الدین حاکم شراز برادر ملک عراقالدین الکمشی و هبل ساجس و لعی و سعیدان

امیر تالش سرکشی از عراق و فارس و کرمان نمود و در هر جا جماعتی از گردانندگان را بقتل رسانید مخصوصاً در کرمان جماعتی از ترکمانان را که راه میزدند کشت خلاصه و عیبی از او در دل مردم جای گرفت ولی بطوریکه خواهیم دید طولی نکشید که چوپانیان بر افتادند.

امیر تالش از طرف خود در سال هفتصد و بیست و پنج حکومت را بملک شرف‌الدین شاه محمود اینجو داد که در زمان حکومت شیوخ طیبی هم در امور فارس دخل و تصرف داشته باینمعنی که در دوره ملک احمد شیخ عزالدین عبدالعزیز طیبی متصدی کارهای خالصه شاهی بوده و بهمن مناسبت به اینجو معروف شده است زیرا در زمان ایلخانان مغول «اینجو» بمعنی خالصه دیوانی و املاک مخصوص ایلخان بوده است بنا بگفته صاحب شیراز نامه از اول سلطنت اولجایتو یعنی سنه هفتصد و سه در فارس و حوالی آن علائق پیدا کرده است.<sup>۱</sup>

متصدی خالصه خود شغل بهنادر و پر دخلی بوده و سرف الدین محمود اینجو در ضمن این کار و حکومت فارس و مصافحات که بعد باو هموض شده شخصاً بساز تروتمند شده است بطوریکه در اواخر سلطنت ابوسعید بهادر خان در سال صد تومان<sup>۲</sup> مغولی عایدی املاک شخصی او شده است

۱ - شاه محمود اینجو در سال هفتصد و بیست و پنج شیراز آمده به بیات امیر تالش چوپانی بکار حکومت پرداخت و از جمله برکت و بچوبد از وی شهر شیراز پرداخت (تارنامه اصری جلد اول)

۲ - تومان در مغولی یعنی ده هزار در بعضی نوارج از جمله تارنامه اصری عایدات شاه شرف الدین محمود اینجو را در سال صد هزار تومان نوشته اند و قطعاً این مبلغ اشتباه است زیرا در آن صورت هر سائل يك میلیارد یعنی هزار میلیون مسكوك طلا یا نقره (مرحمت اینکه مراد از تومان مسكوك طلا باشد یا نقره) عایدی او بوده است و این موی العاده سعید بلکه محال است طاهراً صحیح آن صد تومان بوده است که عبارت بوده است از يك میلیون مسكوك طلا یا نقره و بعضی از نامهای متأخر خیال مسکرده اند که محمود ارتومانر تومان غیر مغولی این اواخر است که عبارت

شرف‌الدین محمود بن محمد بن فضل‌الله ملقب باقر خواجه<sup>۱</sup> بن عبد‌الله بن اسعد بن نصر‌الله بن محمد بن عبد‌الله انصاری است باین معنی که نسبت او بخواجه عبد‌الله انصاری هروی معروف می‌رسد.

شرف‌الدین محمود اینجو چهار<sup>۲</sup> پسر داشت که بترتیب سن عبارتند از  
 ملك جلال‌الدین مسعود شاه.  
 ملك غیاث‌الدین کیخسرو.  
 امیر شمس‌الدین محمد.  
 امیر جمال‌الدین شاه شیخ ابواسحق.

این چهار پسر در تحت سرپرستی پدر در نواحی مختلفه فارس و کرمان مشهدی کارهای مالیاتی و حکومتی بودند محمود شاه اینجو در عهد حکومت کرد و جین بعنوان وزارت فارس و کرمان و یزد و کیش و بحرین بفارس آمد و از اصفهان تا جزایر خلیج فارس را در وزارت خود داشت بعد از چندی در این نواحی استقلال تمام یافت و چون مردی کافی و مدبّر و توانگر بود در یزد ابوسعید بهادر خان اعتبار بسیار پیدا کرد بطوریکه با ابلخان بازادی و جبارن صحبت می‌کرد خواجه غیاث‌الدین محمد وزیر پسر خواجه رشید‌الدین فضل‌الله باار وصلت کرد<sup>۳</sup> و باین خانواده صحبت بسیار داشت

بوده از يك مسكوك طلا یا ده مسكوك نقره و این مقدار را برای املاک شخصی مشهور کم داشته کلمه هزار به آن افزوده اند. صاحب فارسنامه انصاری در حوادث ده صد و سیست و پنج نوشته. <sup>۱</sup> و چون سالها ملك شرف‌الدین محمود اینجو احیای و آبادی او امر تالش پسر امیر جوین سلوژ بویین در تمامت فارس حاکم بود و چون املاک بهم رسانده در سالی چندین هزار تومان از مباح آنها دریافت مینمود.»

۱ - زکان ساکنا، قرية سوهقان من صیاح قزوین « صحف ۶۲۲ ذیل تاریخ گریبانه

۲ - احمد بن امی الخیر در کتب شهبازی پسر دیگری از شاه محمود نام می‌برد بنام «امیر علی بن الملك الاعظم المرحوم محمود شاه علیه الرحمه» که بعد از قتل مسعود شاه اینجو از بند قلعه سفید بدر آمده و با باعی ناستی حکمیده است شیراز نامه ص ۸۸

۳ - دختر یا خواهر خواجه غیاث‌الدین محمد وزیر زن ملك جلال‌الدین مسعود شاه شد

و دست او و پسرانش را در کار های دیوانی باز گذاشت مخصوصاً خود محمود شاه غالباً در اردو مقیم و مشاورخواجه شمرده میشد.

در سال هفتصد و سی و چهار ابوسعید محمود اینجو را باز دوی شاهی طلبیده از شغل خود معزول نمود و اندکی بعد از عزل او در سال هفتصد و سی و پنج ابوسعید یکی از امرای مغول موسوم بامیر مسافرایناق را بحکومت فارس منصوب نمود شاه محمود اینجو که در اینوقت در اردوی شاهی بود در مال و منال خود در فارس بیمثاک شده بهمندستی امیر محمد بیک قوشچی و امیر محمود ایسن قتلغ و امیر محمد پیلتن و امیر سلطان شاه بن نیکروز بقصد کشتن امیر مسافرایناق بخانه او هجوم کرد.

امیر مسافرایناق چون خردار شد که شاه محمود اینجو و امرای همدست او باسپاهی تمام خانه او را محاصره نموده اند از راه بهایی بهزار حیل فرار نموده خود را بقصر ایلخان رسانیده در آنجا پناهنده شد. شاه محمود اینجو و همدستان خود جسارت ورزیده قصر ابوسعید را محاصره نموده مسافرایناق را میطلبیدند کار بجائی رسید که چند تیر در دیوار خانه سلطان ابوسعید انداختند و ابوسعید مستأصل مانده نزدیک بود امر مسافرایناق را بدشمنان او تسلیم کند که خواجه لؤلؤ و جماعتی از امرای ابوسعید و علایمان او بمحافظت قصر رسیدند و جماعت متجاسرین را دستگیر کردند ابوسعید حکم قتل همه آنها کرد ولی خواجه عیث الدین محمد و وزیر و خواجه لؤلؤ شفاعت کردند ابوسعید از قتل آنها صرف نظر کرد ولی هر بیک را بقلعه ای فرستاد که محسوس باشند باین طریق که امیر محمود ایسن قتلغ را بخراسان فرستاد سلطان شاه بن نیکروز را بقلعه سیرجان و امیر محمد پیلتن را بقلعه بم و امیر محمد قوشچی را بقلعه نظنز و امیر شرف الدین محمود شاه اینجو را بقلعه طبرک اصفهان و امیر زاده مسعود شاه بن محمود شاه اینجو را بروم بیس امیر شیخ حسن ایلمکانی حکمران آن بلاد فرستادند و تا سلطان ابوسعید در حیات بود این جماعت محسوس بودند جز شاه محمود اینجو که کمی بعد خواجه عیث الدین محمد وزیر ابوسعید را بنا او برس اطاف آورده ارجحس بجانش داد

و عقیم اردو شد و نیز امر شد که پسر شاه محمود اینجو یعنی جلال الدین مسعود در روم آزاد باشد ولی در همانجا بعنوان نیابت نزد امیر شیخ حسن ایلکابی بماند و او تا فوت ابوسعید در آن حدود پسر میبرد و در حقیقت نائب امیر شیخ حسن بود.

امیر مسافر اینانی در سال هفتصد و سی و پنج عازم مقر حکومت خود فارس شد ولی ملک غیاث الدین کینخرو سر دوم شاه محمود اینجو باو اعتنائی ننموده بموسته مزاحمت میداد و چنان بر مساند که در خارج شرار بوده باقرعانی منکرده است. در سیزدهم ربیع الثانی هفتصد و سی و شش که ابانخان ابوسعید مرد امیر غیاث الدین کینخرو بشهر شیراز آمده امیر مسافر اینافرا گرفته پس ارچند روز حسن به تبریز تبعضش نمود. در همین سال آریا خان با آریا گاون<sup>۱</sup> یکی از نوادگان اریق نوکا برادر هولاکو که از طرف ابوسعید دعوت بداشتن دربار آمد حاشنی شده بود با لقب معز الدین ابانخان شد و سالی بسک دختر اولچاتو را بقصد ازدواج در آورد و او در همه رجب این سال امیر شرف الدین محمود شاه اینجو را باهام اینکه یکی از اعیان هولاکو را در خانه خود پنهان کرده و خیال دارد او را سلطنت بر دارد در سر بر کشت و آن شاهزاده را با دو شاهزاده دیگر که بیز از سل هولاکو بودند قتل آورد و سران شاه محمود اینجو او را بر فرار کردند جلال الدین مسعود که پس از مرگ ابوسعید با بران آمده بود در باره روم برد امیر شیخ حسن ایلکابی برگشت و امیر شمس الدین محمد<sup>۲</sup> را امیر شیخ ابواسحق بدبار بکر برد امیر علی پادشاه<sup>۳</sup> بناهنده شدند.

- ۱ - ام این شخص با شکل صلب در تواریخ دیده میشود از قبل آریه آریای گاو
- ۲ - ولادت امیر شمس الدین محمد را صحیح خواهی در مجمل<sup>۴</sup> صحیحی در حوادث هند و هندو دیده نوشته این مبارک « هفتصد و هفده ولادت امیر محمد بن امیر محمود شاه اسجو «شیراز» با براس چهار سال اول امیر شیخ ابواسحق که کوچکترین برادران است برگزر بوده است
- ۳ - در کتب تواریخ عربی و فارسی ام این شخص با اختلاف امیر علی پادشاه و امیر علی پاشا هر دو نوشته شده است در صحیح آن در سب معلوم نیست و ظاهراً بدین معنی موسمی که کلمه پاشا در کتب تواریخ دیده شده است در مورد همین شخص است

سال بعد پس از کشته شدن ارباب گاون پسران شاه محمود اینجو چنانچه پدر را بشیراز مرده در جوار مقبره شیخ کبیر ابو عبدالله محمد بن خضیف شیرازی دفن کردند. بمناسبت فوت شاه محمود اینجو فائده ذیل را که در کتب تواریخ مسطور نیست در اینجا میآوریم :

در کتابخانه محاسن شورای ملی مجموعه ایست بشماره ۱ ۴۴ که در سال هفتصد و هشتاد و شش نوشته شده است<sup>۱</sup> و در آخر مجموعه با همان خط کاتب این عبارت مسطور است. « وقد فرغ من تهنیته صباح یوم الجمعة فی شهر شعبان المعظم سنه ست و ثمانین و سبعمائه » این مجموعه عبارت است از رسائل و منشآت معلم جلال الدین فریدون معروف عکاشه که از مترسلان و منشیان جلال الدین مسعود شاه اینجو و برادرش شاه شیخ ابواسحق بوده است.

اگرچه در مجموعه کتابخانه مجلس نامی از جلال الدین فریدون عکاشه مرده نشده است ولی غالب همان مکاتیب در جنگ دیگری که متعلق بجناب آقای حاج سید نصرالله تقوی است و در حدود سنوات هشتصد و اندی جمع شده است نام نویسنده جلال الدین فریدون عکاشه<sup>۲</sup> صریحاً برده شده است.

و این مجموعه از اول تا آخرش راجع بمنشآت است از نظم و نثر بلغا و کتب

۱ - این مجموعه دارای ۲۲۶ صفحه است طول صفحات ده سانتی متر و عرض آن قریب شش سانتی متر و هر صفحه دارای هشت سطر است در آخر جنگ نامرک سرج و خطی ریز بر از خط مجموعه این عبارت دیده میشود کسه حاجی محمد الجلفا <

۲ - در این مجموعه از صفحه ۲۱۸ الف تا آخر صفحه ۲۲۷ ب یعنی ده ورق تمام که بیست صفحه بررگه و در سری اسب منشآت فریدون عکاشه است که جامع و مانع مجموعه در ابتدا یعنی در صفحه ۲۱۸ الف می نویسد < من اشاه المرحوم جلال الدین فریدون المشتهر بعکاشه > و در درجنگ حاج الدین احمد وزیر > شاب جلال الدین فریدون عکاشه از جمله قصیده ریسه در مدح مسعود شاه اینجو نقل شده است



و مخصوصاً نثر از مکاتیب و رسائل اخوانیات و سلطانیات و غیره که جامع و تاسیخ آن شخصی است بنام عبدالجلی. <sup>۱</sup>

از جمله مکاتیبی که در این دو مجموعه دیده میشود مکتوبی است با شای جلال‌الدین فریدون عکاشه خطاب بشیخ امین الدین کازرونی عارف معروف از طرف مسعود شاه اینجو.

عین آن مکتوب از روی مجموعه جناب آقای حاج سید نصرالله تقوی <sup>۲</sup> پس از مقابله با نسخه مجلس شورای ملی <sup>۳</sup> در اینجا نقل میشود.

\* بشیخ امین الدین کازرونی نبشته است <sup>۴</sup> از زبان مسعود شاه.

«بسم الله الرحمن الرحیم کتاب کریم توقع سعادت دو جهانی و منشور حصوه جاودانی که از بارگاه صدر کشور کرامت و ولایت و جناب مهندای امت روایت و درایت و سده پیشوای ساداتگان راه هدایت شدم حقیقی سلطان مشایخ الاسلام العوید سبید ملک‌الاعلام هادی الخلق بالحق الی دارالسلام بنوع الصفا فدوره زوار العروه والصفاء بنوع الابد فما حقی ما یر

۱ - هر دو یا نصف احزاب مجموعه مشآت فارسی است و نصف اول مشآت عربی در صفحه ۲۴۴، شرح نسخه مصطفی اروهاب فرا یوسف و اولاد او و مضی کارهای او و مخصوصاً مصی عرواب و لیکر اشی‌های او در بهالهمس و مواردی و همیشه میدهد از آن معاصل و یاد داشت‌های مکرر و جامع سواحی شمالی بین‌النهرین و از ساری از فرائض دیگر و از ذکر بسیار شایع عذبی کرد با تحطیل تمام و رساندن دست او عرواب بن‌الحکیم و سپس بعد صاف طن عربی بهمن حاصله شود که جامع و اسع این نسخه از اهالی شمالی بین‌النهرین بوده که زبان فارسی هم در آن صفحات رابع نوشته است. آخر من ادریحی که از این مجموعه ذکر شده حوادث سال‌هاست و سوسومه است و بطوریکه دایر شد نام جامع و تاسیخ عبدالجلی است در یک موضع می‌گوید «و قد فرخ من نسبه با اصعب العباد المستفی الی بنه الادم من امترافه نامه الامتاج الی رسیده ربه بنده جانورده عبدالجلی فرحم الله من برحم علیه \*

۲ - صفحه ۲۲۱ الف و ۲۲۱ ب

۳ - در نسخه مجلس صفحه ۲۰۹ - ۲۱۸ این مکتوب با آن معده دیده میشود \* این مکتوب

در جواب هر نامه شیخ الاسلام المرحوم امین‌الله و والدین علیه‌السلام در سراسر امیر، نجوم مسعود شاه نامه از جمله نوشته بود

۴ - در جلال‌الدین فریدون عکاشه

الاولیاء الاولین معلی معالم ولایة الآخرین برهان العرفاء الواصلین امین<sup>۱</sup> الملة والدین  
 مبین کلمة الحق المبین افاض الله علينا بركات ايامه ومیامن شهوره واعواضه صادر شده بود  
 رسانیدند بسان مصحف مجید بر فرقی تبجیل و تعظیم گرفته الحمد لله الذی انزل علی عبده  
 الكتاب بر زبان داند و چون ادراک عقل در آنک از خواص اسرار و دقائق مواعظ و حکم  
 که در تضاعیف آن مندرج بود قاصر آمد مقداری که مقدور طاقت بشری باشد از ظاهر آن  
 مفهوم گشت و در باطن سرایت کرد سخن کز جان برون آید شینند لاجرم در دل و ازین  
 سرابت سر آیت کتاب<sup>۲</sup> انزلناه اليک مبارک لبدن و آياته ولي تذکر اولوالالباب<sup>۳</sup> بصمیم  
 جان رسید تنسیهات و اشارات که از آن صدر صفة مقامات العارفين وارد گشته بود  
 نصب العین خاطر و خیال و دستور اقوال و افعال خواهد بود ومن الله احسن التوفيق  
 تلویحانی که در باب واقعه هابله مخدوم بنده ملک اسلام سعید شهید آثار الله برهانه  
 واعلی درجته فی العالمین بر زبان قلم و حی نگار سحر گدار رفته بود بنده مصاب محزون  
 از اندرون خسته و دل شکسته در آن صورت چه گوید و از آن معنی چه نویسد.  
 آنچه از من گشت کم گر از سلیمان کم شدی بر سامان هم بری هم اهرمن بگریستی  
 آری هر موجودی که سمت حدوث و وصمت امکان دارد فنای او واجب و بقای

۱ - شرح امین الدین محمد بن شیخ زین الدین بن امام الدین (اصیاء الدین) مسعود بن نعم الدین  
 محمد بن علی بن احمد [من مدرس اسماعیل بن] شیخ علی الدقاق که در ۷۴۵ (حس و اربعین و سعمانه) وفات  
 بوده (شیراز نامه بن ۱۴۷ و ریاض العارفين ۱۰۵ - ۱۰۴) ولی در فارسنامه «جلد دوم صفحه ۲۴۹»  
 اشتهاً مقتصد و چهل نوشته صبی رقم ۵ را مقرر خوانده است البته این شیخ امین الدین عارف معروف  
 که خواصه حافظ در تذکر بیهود سلطنت شاه شیخ ابو اسحق نام او را با تجلیل تمام برده و میفرماید  
 «دگر بعد انداز شیخ امین الدین که پس هم از کارهای سته گشاده» باید بالامین الدین  
 چه می بدیم که دوله شاه در تذکره خود نام او را برده اشتهاً شود شیخ امین الدین عارف معروف  
 بلخی کازرومی است و بلخان یکی از فرای کارزون است صاحب شیراز نامه که معاصر او بوده شرح  
 حال مفصلی از او نوشته است خواجوی کرمانی مدتی در حق او بنام دارد و از سریندان او بوده است  
 شرح حال او در ریاض العارفين هم هست و اشعار فارسی از او نقل کرده است عم شیخ  
 امین الدین شیخ ابو سعد الدین بلخی که در مصحح الامس حامی شرح حالش هست خیلی معروف بوده  
 و در شیراز نامه و ریاض العارفين بر شرح حال او مسطور است و نیز شرح حال پدرش شیخ زین الدین  
 علی بن مسعود در شیراز نامه هست ۲ - سوره من آیه ۲۸

او ممنوع است فمباحاته من الله وحب وجوده وبقائه وامتنع عدمه وفتائه تفرد فی قیومیته و توحد فی دیمومیته خلق الانسان و فطره و شق سمعه و بصره ثم امانته فافبره ثم اذا شاء اشره علی الشان عقلم السلطان باهر البرهان المنزه عن الحدوث والامكان لا یلبیه تجدّد الحدیثان ولا یندده تطاول الارمان لا یشغله شأن عن شأن یبقى و جنبه و کل من علیها فان ینوف آجال ا کرچه فریب فرست رقبت رقاست لیل اجل کتاب بمحو الله ما یشاء و ثبت و عنده ام الكتاب ما شدت هول و فظاطت ابن واقع ما به تسلی خاطر این صورت است که چون مرقد مشوران صاحب سعادت آورده اند آرای همکنان در تعیین هدفن مختلف بود بعد از تقدیم استشارت مستنون و استخارت میمون رأی چنان اقمضا نمود که سر مبارک کش که بافسر شهادت متوشح بود در بای عرش سالی قعلت فلک عرفان سید جلساء الرحمن قدوة اولیاء الله الخیر ابو عبد الله الشیخ الکبر اودس الله روحه باشد آری سرهای سرانداران در بای تو اولسر و چون امن اندیشه ماه صا رسد آرا احاطه دولت دنیا روانچه سعادت عقی دانت اللهم الحقه بالشهداء والصالحین و ادخله فی زمرة المقربین برحمتک یا ارحم الراحمین آثار سهمت و اهتمام که ارآن حناب مظهر در تفسیر ایام

۱- صاحب شیراز انه شرح حال را ندین بحوصصا کرده است «الشیخ الکبر ابو عبد الله محمد بن محمد اح ارك ارباب تصوف سلطان سرا برده برف نور حدیقه مکی و در مدینه منی مری تصوف معتدل و شریف شیخ شرف ابو عبد الله صاحب سر مبارک کش بعد و ده سال رسد و جمعی گویند صد و هجده سال مرشد شیخ رکن الدین کبکی در سرب مبارک کش فکر فرمود که نکند و بیجاه سال در طلب بگرداند که بحساعت بصلای رضای حق عالی بر او نگردد اصلا از دیالیه بود اما در شرار موافقت و در آن سال که اما راه مدتی بر میل علوم و معارف مواظب بود و مدتی طریق معارف احراز فرمود مه بود حج گزارده و در کتب دوم صحبت شیخ عبد رسد و حسن مجبور را در یافت در کرب سومین چون سعادت رسد سیح حمد و باب کرده بود و ابو محمد زویم قائم مقام گذشته شیخ کبر حرقه عبوف از دست او نوشت و مینادی - ال در شهر صبره او العسی اسمعی را در یافته بود و چون مراحت فرمود روی بطریق معارف آورد و معنده یاره کاتب معتبر اندک روزگاری حسب کرد و در آن عهد و حال شرار بعد الدوله احساس داشت عهد الدوله عظم معقد شیخ ودی و اکبر مهمان اهل اسحاقان - ان واسلمه بحسن اسعاف و اجاع همون آمدی و در ارجح لیله انما ات والعشرین در مصاب سده احدی و سهین و اثنا عشر روح مبارک کش از نفس نائب بر میل فرودین برین کشت»

مشایخ عظام از اقارب و اولی الارحام بظهور پیوست و اقامت بر ختمات گرام در حضرت سلطان اولیاء عظام و انعام اطعام خاص و عام بمساع رسیده و موجب منتها و بی منتها گشت آری حسن عهد صفتی از صفتهای ارباب ایمان و اصحاب ابقان است قال النبی ان "حسن العهد من الایمان و عقود اخوت دینی و عهود مودت یقینی که انار الله بر هانه را با آنچه تاب مقدس موکد بوده هر آینه مقتضی امثال این معانی باشد بنده را همگی اعتقاد و استظهار دین و دنیا بدان وجود مبارکست اگر مخدوم دنیوی بعالم بقا رحلت کرد مخدوم اخروی را دوسرای فنا بقا داد و اگر پدر صوری بجوار رحمت پیوست پدر معنوی در کنف حیاطت ربانی معاناد چه بحمد الله آن ذات قدسی صفات ذخیر اسلاف اولیا و فخر اخلاف اصفیاست سلام الله علی جنابه الاوفی و محله الاعلی مأمول که در اعتقاد صلوات و اثنای خلوات و مظان اجابت دعوات که دعا های آن یگانه بالارباب و لارجا بالغیب حلیم اجابت است . نو مستجاب دعائی و هر که برده تست باعتقاد شناسم که مستجاب دعاست بهمت سعادت بخش مدد فرمایند و این کمینه بنده معتقد را در زوایای ضمیر انور که محزن اسرار الهی و مهبط انوار نامتناهی است جای دهند کاندیشه تو تمام باشد ما را جناب رفیع مورد مواد مواهب قدسی و مصدر صنوف کمالات انسی داد بمحمد و آله الطیبین الظاهرین و اصحابه العرالمجملین ."

آری گاون که سلطنتش پایه و مانهئی نداشت بغداد خاتون را که بنظر حقارت ناو میگرست بیبانه اینکه ادوسعد را مسموم ساخته است در همان اوائل سلطنت در حمام بدست خواجه لؤلؤ گشت<sup>۱</sup> . زن دیگر ادوسعید داشاد خاتون دختر دهمشق خواجه

۱ - در مرگ غالب سلاطین معمول باین بهانه که در این خان آثار سم دیده شده جمعی قتل میرسیده اند و میدان تپید و انرا از دشمنی و سرح بوده است ملا خواجه رشید الدین قتل الله طبیب وزیر معروف و پسرش بهی اتهام کتبت سنده این مخطوطه در حله اولی سرنامه خود در ذکر مسافرش بغداد وصحت از او سعید میگوید ادوسعید زن امر شیخ حسن اینکلی پسر عمه خود را بنی بغداد خاتون را از دواج کرد و این زن معام بسیار شامعی پیدا کرد تا آنکه بعد از جدی ادوسعید داشاد خاتون را از دواج کرد و او را سیار دوست میداشت بغداد خاتون بر شک آمده بعد از معارضتی بقیه در صفحه ۱۴

که بعد از وفات ایلخان حمله بود بعلی پادشاه پناه برد و بیز حاجی خالون مادر ابوسعید و جماعتی از امرای هنگامه جو تدریج کرد علی پادشاه جمع شدند و او را به مخالفت با آریا گاون برانگیختند.

امیر علی پادشاه موسی خان نواده ناند و خان را بایلخانی برداشته از دیار تار عازم آذربایجان گردید و در يك جنگ که در کنار رودخانه جغتو در تاریخ هفتم رمضان هفتصد و سی و شش روی داد اشکریان آریا گاون و خواجه غیاث الدین محمد سر خواجه رشیدالدین فضل الله را که وزیر آریا گاون بود منہزم نموده غلبه کامل یافت خواجه غیاث الدین محمد مانند پدر خود خواجه رشیدالدین فضل الله از وزرای بزرگ ایران بشمار است و علاوه بر فضائل شخصی اهل فضل و کمال را بشمار مدروره است. خلاصه این خواجه بزرگ پس از شکست از بزرگی مراغه دستگیر شده در دست و پام رمضان هفتصد و سی و شش نامر علی پادشاه بقتل رسید

آریا گاون هم در همان روزها در اطراف زبجان گرفتار شد و امیر علی پادشاه او را بکسان محمود شاه اتمجو تسلیم نمود که بعضی خون پذیر او را بر او رسانند و امر حلال الدین مسعود شاه از شد فرزندان شاه سرف الدین اتمجو در روز چهارشنبه سوم شوال همان سال او را کشت

حاجی موسی خان دوسه ماهی بدشتر دوام یافت و ساطت استی او که در شوال هفتصد و سی و شش شروع شد در چهاردهم دی الحجه همان سال از همان راه باس معتبره بر روی اسب خاصی سربازان را بر داشتند مخصوصا دونه را امرای معتبره علی اهر شرح حسن

ابوسعید را ۱ دسبال مسوی پاك كرد و ابوسعید در صفا اسب مسویه شد مرد و چون امیر را دید که مسویه است او بدست عداد حانوی واقع شده بر قبل او ایمن کرد و حوان روی موسوم بخواجه اولو در حالیکه عداد حانوی در حان بود او را کشت

میتوان حاصل داد که ابوسعید در اسافل اصفا معتبره داد شرح شده امر من حادی است. ان در آن قسمت پیدا کرده و در وجه مرده است و بکندسه حامل و بد اندیش موضوع را با شکل در آورده آن در حوان را ابوسعید

بزرگه ایلخانگی پسر امیر حسین گورکان حکمران بلاد روم و دیگری حاجی طغای پسر امیر سوختای که از سال هفتصد و سی و دو حکومت ارمنستان و دیار بکر را داشت هر دو بر مخالفت موسی همت گذاشتند.

امیر شیخ حسن ایلخانگی محمد خان بیړه منگو تیمور پسر هولاکو را بایلخانگی نامزد نموده عازم آذربایجان گردید در چهاردهم ذی الحجه هفتصد و سی و شش اردوی طرفین در حوالی آلائناخ بهم رسیدند و ختم دعوی موکول بچنگک تن تن بین موسی خان و محمد خان گردید. موسی خان زیر دست تر بود محمد خان در این چنگک تن تن مغلوب شده خصال فرار داشت ولی امیر شیخ حسن با کیهان علی پادشاه را کشت موسی خان در آن گور و دار فرار نموده بطرف بغداد رفت امیر شیخ حسن محمد خان را به نمرز آورده بتخت ایلخانگی بنشیند و در واقع خود زمام کار را در دست گرفت.

امیر شیخ حسن در تبریز با ماندگان خاندان خواجه رشیدالدین اعلی الله و پسرش خواجه غیاث الدین محمد را مورد محبت و موازش قرار داد از جمله وزارت محمد خان را بداماد خواجه یعنی امیر جلال الدین مسعود شاه ایبجو و دختر زاده خواجه یعنی خواجه محمد زکر یا <sup>۱</sup> واگذاشت.

در سال هفتصد و سی همت جمعی از امرای انوسهید در بند محمد خان فاسق نموده بتدریج از آذربایجان و عراق گریخته بخراسان رفتند و با امیر شیخ عالی قوودچی حکمران خراسان همدست شده یکی از شاهزادگان چنگیزی یعنی یکی از سیره زادگان یکی از درازان چنگیز موسوم به طغاتیمور را که در مازندران اقامت داشت ایلخانگی

۱ - چون میر در دستور الزور را مکتوبه <sup>۲</sup> چون امیر شیخ حسن بزرگ ممالک عراق و آذربایجان را در تحت تصرف آورد منصب وزارت به خواجه شمس الدین زکر یا که خواهرزاده و داماد صاحب سهند خواجه غیاث الدین محمد بود موسی بود و خواجه شمس الدین دو تنای امام دولت امیر شیخ حسن و پسرانش سلطان اویس و سلطان حسن سرانجام مهام اشتغال داشت و در امام اختیار ملامت عدالت و انصاف بر ابراست و بپاکام وصول اجل و موعود در قرآن خود فوت شده نام بگو یادگار گذاشت دستور الزور را چاپ طهران ص ۳۳۳

خواننده و در مقابل محمد خان و امیر شیخ حسن ایلدکانی او را علم مقاصد جاه طلبانه خویش قرار دادند و بطرف آذربایجان حرکت نمودند موسی خان هم در حدود آذربایجان با آنها ملحق شد و قرار دادند که در صورت موفق شدن موسی خان پادشاه عراق و آذربایجان باشد و طغا تیمور پادشاه خراسان.<sup>۱</sup>

در نیمه دی القعدة هفتصد و سی و هفت در نزدیکی مراغه بن این دسته واردوی محمد خان و امیر شیخ حسن چنگک در گرفت طغا تیمور منتهزم شده بخراسان گریخت و در آنجا بکماک امرای محلی ایلخان شد و بحکومت خراسان پرداخت تا در سال هفتصد و پنجاه و چهار که بدست خواجه یحیی کرآبی پدی از امرای سربداران سبزوار کشته شد و باین طریق سلطنت طغا تیمور خان در خراسان و جرجان خاتمه یافت .  
موسی خان هم بیچنگک امیر شیخ حسن ایلدکانی افتاده در دهم ذی الحججه آن سال مقتول شد .

بطوریکه ملاحظه میشود در سال هفتصد و سی و هشت در میان ایلخانان دو نفر مدعی تاج و تخت بودند یکی طغا تیمور خان که جرجان و خراسان را مالک بود و دیگری محمد خان بر گزیده و آلت دست امیر شیخ حسن بزوکک .  
در این سال فتنه دیگری بروز نمود و آن قیام شیخ حسن چوپانی سر امر تیمور قاش بن امر چوپان است در بلاد روم

امیر شیخ حسن چوپانی که برای تهازار شیخ حسن ایلدکانی شیخ حسن

۲ - سید حلال الدین بن محمد بردی هم وف حلال محمد زبانی دیوانه دربار او سروده است  
با گردش به دیدم گردان باشد      با تالم و امراج از کس باشد  
تا معدن و تا ناب و حیوان باشد      سلطان جهان داعی تهور جان باشد

دیوان حلال الدین بن محمد سجد حلی مورخ تاریخ ۸۵۵ صفحه ۱۵۷ اس دیوان که نادوان روح عطا و ... از شماری قرن هشتم وار معاصرین خواجه حافظ که قطعه ای هم دره قاسم بن حافظ و سلمان ساوجی گفته که در موقع خود ذکر خواهد شد و دیوان خواجری کرآبی در کتاب مجلد شماره ۳۶۰ (مؤقت) در کتابخانه مجلس شورای ملی است

کوچک نامیده شده است بعد از کشته شدن پدر خود امیر تیمورتاش بنام کسان ملک ناصر پادشاه مصر در بعضی از بلاد روم مختفی میزیست در این سال قسام نمود برای روش ساختن اوصاف تاریخی این دوره از قرن هشتم و هم از باب اینکه تاریخ خاندان جویانیان موبه می است از سرگذشتها و اتفاقات آن ایام که هر روز برای دسته می واقع میشده مناسب است که مجمعی از احوال امیر جویان و اولاد او در اس جا ذکر شود تا صفا شوریدگی اوصاف و آشفتنگی احوال و بی ثباتی روزگار آن عهد و تره روزی مردم دوره مفلوم معلوم گردد.

امیر جویان سلدوز یکی از امرای مفلوم بسیار مهم دوره غزان خان است که در زمان سلطنت اولجاسو مقام امر الامرائی داشت و دختر ایلیخان دولندی را در ازدواج آورد و حیثیت و نابه او بمقامی بود که اولجایتو در دستر مرگ سر خود ابوسعید را ناصر جویان سپرده بود. مورخ معتبر حافظ ابرو در دلیل جامع التواریخ رشیدی می نویسد: « چون اولجایتو سلطان ارشکار مراجعت نمود دو هفته در سلطانه گذراند بعد از آن مرضی صعب روی نمود و اسهالی دموی پیدا شد و بعد از آن نکند مودی شد و سلطان در مدینه روز بعایت صعب رسید و امر انس قلع حاصر بود و از دروا خواجه رشیدالدین و حواجه علیشاه سلطان فرمود که من از این ریح رهائی نمی نامم فرزند ابوسعید را ولی عهد کرده ام میباید که از فرمان او نگذرد اگر چند سس کوچک است فاما آثار بررگی از او مشاهده کرده ام او را بجویان رساند که جویان از من بگوئی سسار دیده است <sup>۱</sup> »

پس از مرگ اولجاسو در دوره ابوسعید سر بمقام امر الامرائی باقی ماند و پس از مرگ حواهر ابوسعید دولندی حواهر دیگر ایلیخان سانی بیک را گرفت امیر جویان مردی مسلمان و عادل و رشید و صادق بود و از روی کمال اخلاص



خدمات بسیار باولجایتو و ابوسعید نموده بود و نهایت درجه اقتدار و شوکت را داشت بطوریکه ابوسعید او را پدر و «آقا» یعنی برادر بزرگ میخواند.

پسران امیر چوپان مدیر کلیه امور مملکتی بودند از جمله امیر شیخ حسن بزرگترین فرزندان او حکومت خراسان و مازندران را داشت و یکی از سه پسر امیر شیخ حسن موسوم به تالش خان از جانب پدر فرمانفرمای عراق و فارس و کرمان بود. پسر دوم امیر چوپان امیر نیمور تاش بر آسیای صغر و آناتولی که در اصطلاح مورخین قدیم بلاد روم نامیده میشده حکومت میکرد و او حدود مملکت ابلخان را بسواحل مدیترانه رسانید و بطوریکه صاحب مطلع السعدین در وقایع سنه هفصد و بیست و دو نوشته در آن سال بواسطه غلبه و تسلط تام سکه و خطبه بنام خود ساخته خود را مهدی آخر زمان خوانده<sup>۱</sup> ایلچی ها بممالک مصر و شام فرستاد و استمداد نمود که لشکر کشیده عراقین و خراسان را مسخر گرداند امیر چوپان از این حال رقوق یافته با ابوسعید معروض داشت که اجازه دهد سپاهی بدان طرف برم تا خود او را بسته نزد سلطان آورم و یا سرش را و با آنکه زمستان بود خود حرکت کرد و چون بسرش تسلیم شد او را بند نمود و جماعتی را که محرک او بودند از قتل امر بسورکاجی وقاضی نجم الدین طوسی بقتل آورد و تیمورتاش را خدمت ابوسعید آورد سلطان او را معفو داشته بار دیگر روم بر گرداند.

این امیر که بسخت گیری و شدت بطش معروف است با رازانه کلیکا مجاریات مکرر داشته و با ملک ناصر پادشاه مصر دوستانه رفتار میکرده است و بهمین مناسبت پس از شوریدگی احوال آل چودان بملک ناصر پناهنده شد ولی بواسطه اصرار ابوسعید تسلیم او و هم باطناً بعلت آنکه در مدت پناهندگی بمصر جماعتی از مردم را بداد و

۱ تصحیح حوامی در محمل فصیحی در حوادث هفصد و بیست و چهار از شعس دیگری نیز که

دعوی مهدویت داشته نام میرد باین عبارت

« معتمد و سست و چهار رفات امیر سید محمد المهدی الایوردی و او دعوی کرد که من

مهدی ام »

بخشش فریفته بود و احتمال میرفت که بتواند رخنه‌ئی در سلطنت مصر بکند ملک ناصر تیمور تاش را بایران فرستاد ولی با احتیاط اینکه اگر از طرف ابوسعید که در این موقع خواهر او بغدادخاتون را بعقد ازدواج در آورده بود مورد عقوبت واقع شود ممکن است در آینده در پی انتقام و کینه جوئی بر آید محرمانه دستور داد که در طی راه پنهانی او را نکشند.

پسر سوم امیر چویان دمشق خواجه است که نایب کل امور مملکتی و صاحب اختیار مقتدر دربار ابوسعید همیشه ملازم ایلخان بود.

دیگر از پسران امیر چویان امیر محمود است که حکومت ارمنستان و گرجستان را داشت

از سایر فرزندان و نواده‌های امیر چویان در طی حوادثی که بعد ذکر میشود از هر يك در موقع خود نام برده خواهد شد

امیر چویان و سرانش در دولت ایلخان ابوسعید بحدی مقتدر و صاحب نفوذ بودند که میتوان گفت از سلطنت جراسمی برای ابوسعید چیزی باقی نمانده بود ولی باید دانست که امیر چویان با مستحقان و بمقتضای کار دانی باین مقام رسیده و خادم امین و صادق و جانفشانی بود.

امیر چویان دختر زیبا و صاحب جمالی داشت نام بغداد خاتون که در سال هفتصد و بیست و سه بعقد ازدواج امر شیخ حسن پسر امیر حمین گورگان جلایر که بعدها بنام شیخ حسن زرگک و شیخ حسن ایلکائی<sup>۱</sup> معروف شده درآمد بود. ابوسعید در هفتصد و بیست و پنج که جوانی بیست ساله و اهل شور و عشق بود و بگفته صاحب «الدرر الکامنه» عود خوب میسواخت عاشق بغداد خاتون شده بقسمی فریفته او

۱ - این شیخ حسن ایلکائی معروف به شیخ حسن زرگک مؤسس سلسله آل-جلایر (بنایلکاییان) است که فصیح خوانی در محل مصریحی تاریخ تولد او را در سال هفتصد و چهار یعنی همان سال ولادت سلطان ابوسعید صفت کرده است.

شد که از فکر سلطنت و سیاست مملکت داری خارج شده اوقات خویش را به غزل سرایی در وصف بغداد خاتون میگذرانید از جمله این بیت از یکی از غزلیات ابوسعید معروف است که :

بیا بمصر دلم تا دمشق جان بینی      که آرزوی دلم در هوای بغداد است  
در جنگ تاج الدین احمد وزیر<sup>۱</sup> که تاریخ کتاب آن هفتصد و هشتاد و دو است  
اشعار ذیل را با ابوسعید نسبت میدهد و عین عبارت این است .

« للسلطان الاعظم العادل المغفور ابوسعید بهادر خان طاب ثراه . »

نشست عشق تو بر تخت دل بساطتانی      نشاند من در جان فتنه را بدریابی  
سپاه محنت و غم را مثال رخصت داد      که در محالک دلها کنند ویرانی  
عمارتنی که ایت کرد در محالک دل      خراب میکنند ابروی تو به پیشانی  
هنوز بر سر آن نستی که بنشیننی      هنوز وقت نیامد که فتنه نشانی  
سوجب یاسای چنگیزی هرگاه زنی مورد علاقه جان واقع شود شوهر باید  
اورا طلاق گفته بخدمت خان بفرستد  
ابوسعید یکی از محارم خود را نزد امیر چونان فرستاده عشق خود را نسبت  
بدخترش بغداد خاتون فاش ساخت .

امیر چونان از این نش آمد رنجیده خاطر شده دختر خود و شوهرش را از  
بغداد بقرا باع فرستاد و تصور میکرد که با دوزی دختر از ابوسعید که در این موقع عزم بغداد  
داشت آتش عشق او فرو خواهد نشست عاقل که در مهر تفاوت نکند بعد مسافت لهب محبت  
ابوسعید بیشتر زبانه کشیده و بر آن امیر خدمتگزار بیشتر متعیر و حشمناک گشت  
حافظ ابرو در ذیل جامع التواریخ رشیدی در این موضوع اشعاری نقل کرده  
که از گفته های آن دوره است در این موضوع

۱ - اصل این مجموعه متعلق است به کتابخانه شهرداری اصفهان و سوادی از آن متعلق به نگارنده  
است. آنکسی که اصل این مجموعه را فضلی عصرش با استدعای او فراهم آورده یعنی هر یکی چیزی در آن  
نوشته اند تاج الدین احمد وزیر بوده است

«جهاندار در کنج ایوان خویش      نمیکرد جز یاد جانان خویش  
ز بغداد آشفته دریای داد      نه بغداد و دجله ز چشمش فتاد  
نشد هیچ خوشدل که بی دلستان      مغیلاں بود لاله در گلستان  
تن گر به بغداد و آن راغ بود      بدل در میان قرا باغ بود»

در این موقع که سلطان ابوسعید و امیر چویان از یکدیگر رنجیده خاطر بودند جماعتی حسود و بد اندیش فرصتی بدست آورده امیر چویان و پسران او مخصوصاً دمشق خواجه را در نظر ایلیخان مستبد و مستقل و خود سروبی اعتنا جلوه دادند از جمله کسانی که آتش غضب ایلیخان را دامن میزدند یکی خواجه رکن الدین صائین هائی وزیر بود که مصره الدین عادل لقب یافته بود<sup>۱</sup>.

امیر چویان رکن صائین وزیر را که مزاحم دمشق خواجه بود و مرد جاه طلب و فتنه جوئی بود با خود بخراسان برد. در این بین حادثه‌ئی اتفاق افتاد که ایلیخان آورده خاطر را که دنبال بهانه میگشت یکباره بر استیصال امیر چویان و خاندان او تراگیراند و آن این بود که در سلطایه دشمنان دمشق خواجه باوسعید خبر داد که دمشق خواجه با قفقزای خاتون یکی از قزاقهای<sup>۲</sup> اولجایتو که در قلعه سلطایه است سرورئی دارد و در شئی که دمشق خواجه بوصول معشوقه رفته بود سلطان را خبر کردند دمشق خواجه که مردی داور و چابک بود از قلعه سلطایه گریخت ولی امرائی که بتعقیب او رفته بودند دستگیرش نموده بفرمان ابوسعید در نهم شوال<sup>۳</sup> هفتصد و بیست و هفت او را کشتند و سرش را بدروازه

۱ - رکن الدین صائین نگفته فصیح حوامی پس از فوت خواجه تاج الدین علیشاه حیلان در سال هفتصد و بیست و چهار وزارت رسیده صاحب فارسنامه باصری در جلد اول و وزارت او را در هفتصد و بیست و پنج نوشته این مصیل «خواجه رکن الدین صائین از اهالی مسای فارس بود چندان خواجه صیاه البلیک امیر سپاه سلطان حلال الدین پسر سلطان محمد حواری شده بود که بعد از شکست از چنگیز خان بصاحبیت سلطان حلال الدین بجهت و سنان رفته و بعد از مدتی بایران بازگشت رکن الدین صائین در هفتصد و بیست و پنج وزیر شده و مصره الدین عادل لقب یافت»

۲ - قما بیسی سر به (شئی رومی که مملوک بوده) و در برد منول بیسی زمان فرعی.

۳ - نگفته صاحب مطلع السعدین ششم شوال هفتصد و بیست و هفت.

سلطانیه آویختند و اموالش را بتاراج بردند.<sup>۱</sup> ابوسعید عمرمانه او امری بامرای خراسان که در اردوی امیر چویان وزیر دست او بودند صادر نمود که دمشق خواجه را بواسطه حرکات ناشایست کشتم و دستور داده‌ام که چویاییان را در هر کجا باشند بقتل آورند تا بعد از این بندگان نسبت بابلخانان چنین گستاخی نکنند شعا قبل از اطلاع امیر چویان بر این حوادث باید او را از میان بردارید صمتاً یکی از معتمدین خود را هم بخراسان فرستاد ولی امرا که عیارت بودند از امیر اکرنج و امیر محمود ایسن قتلغ و امیر نیکروز و امیر محمد بیک و امیر محمد برادر علی پادشاه که خان سلطان بود و جماعتی دیگر جرأت مخالفت با امیر چویان نداشتند و بعد از مشاوره در بین خود بخدمت امیر چویان رفته عین فرامین ابوسعید را باو نشان داده و اطهار اطاعت و انقیاد نمودند.

خبر قتل دمشق خواجه در بادغیس بامیر چویان رسید و او بیاد سعایت رکن صابن وزیر فسائی افتاده او را طلبید و چون چشمش بر او افتاد گفت: «مراد رسیدی» و بجلاذ امر کرد او را نکشد رکن صابن ارچلاذ درخواست کرد که او را همان بدویم زبده اشارت بامیر چویان کرده گفت نشستی که بر اینها اعتماد کند فرجام او تنگ است.

امیر چویان بعد از سوگواری بر سر مقتول با پسر دیگر خود امیر حسن در خلوت مشاوره کرد و گفت دیگر راهی برای دوستی و نکجپختی با ابوسعید موجود نیست از جماعت

۱ - این بطرحه در وصف سفر اول خود به مداد که سلطان ابوسعید را دیده میگوید: «سلطان ابوسعید بهادر خان ملک حوایی است و او یکی از زیباترین جوانی است که من دیده‌ام وقتی او را دیدم همور صورتش موی نداشت امیر چویان و پسرانش حدی در کار مسلط بودند هرسم سلطنت با آنها بود شبدم که وقتی در یکی از اعداد ابوسعید محتاج ببول شد و مجبور گردید از تاجری قرص کند. روزی در پدرش دیا حایون برد او آمده گفت اگر ما مرد بودیم میگرداشتیم که رفتار چویان و فرزندانش آن باشد که هست او سعید توصیح خواست دیبا حایون گفت دمشق خواجه پسر امیر چویان هست بحرم پدرت دست درازی میکند دیب دمشق خواجه برد طمی حایون بوده و اینک بمن پیغام داده که امشب میخواند اردمن بخواهد قرار بر آن شد که حوی شب برد او برود حاجتی از امرا و سربازان نگارند که او را دستگیر کنند صبح که دمشق خواجه خواست بیرون آید دید پدر و نچبر بسته و قفل کرده اند بیکر سرباز سام حاج مصری ماژ بود باشش رحمر را قطع کرد و بیرون آمد ولی دمشق خواجه دستگیر شده سرش را بریدند» (ترجمه تلخیص)

امرا هم که امروز اظهار اطاعت میکنند نباید ایمن بود صلاح در آن است که همه این امرا و هر که را که نزد ابوسعید معروف است بکشی و با ابوسعید یانغی شوی و بنیادشاهان جغتای اتحاد کنی چون ما در این جا یانغی شویم برادران من امیر تیمورتاش و امیر محمود هم در ممالک روم و گرجستان بهتر بحفظ ممالک خویش موفق خواهند شد اسباب عصیان و نافرمانی فراهم است زیرا خراسان در تصرف ما است مالیات قارس و کرمان بما میرسد ممالک روم و گرجستان تحت تسلط چوبایان است بدین طریق ولایاتی را که در تصرف ابوسعید است احاطه خواهیم کرد باید کاری کرد که ابوسعید محبور شود ما حمله نمایم نه ما بر او اگر او بهجوم و حمله مبادرت جوید دفع او آسان است. نظر امیر شیخ حسن صائب بود ولی امیر چویان تقوای خود وعهد و سوگند امرا مغرور شده عزم عراق کرد.

امیر چویان در مشهد طوس امرای خویش را سوگند وفا داری داده حرکت نمود در سمنان بمخالفه عارف معروف شیخ رکن الدین علاءالدوله سمنانی<sup>۱</sup> رفته بار دیگر امرا را بویفا داری و حفظ عهد قسم داد و از علاءالدوله درخواست نمود که ابوسعید را ملاقات نموده نصیحت کند و آتش غضب او را فروشاید علاءالدوله خواهش او را پذیرفت.

امیر چویان بتوسط او ابوسعید پیغام داد که من سالها بیکی خدمت نموده ام هرگاه دمشق حواجه گناهی کرده سرای خود رسید من هنوز در چاده خدمتگزاری ذات قدمم و پیرام در این عزم نامن همدل و همدم ضمناً درخواست کرد که نقرار مسموع جماعتی از امرا خودسرايه و بدون امر پادشاه دمشق حواجه را بقتل رسانیده اند هرگاه چنین باشد آن جماعت را نزد من بفرستند تا این قضیه را تحقیق نموده نتیجه را عرض برسانم هر چه حکم ابلخان شود اطاعت خواهد شد.

۱ - شیخ رکن الدین علاءالدوله احمد بن محمد بن احمد السستانی الیابانکی موافق سال هجری ۷۵۰ و ۷۵۱ (محل صحیحی حوائج) ابن حجر عسقلانی بر تاریخ و مات او را « رجب لیلۃ العیدۃ سنه ۷۵۰ هجری و ۷۵۱ هجری » ضبط کرده (الدرر الکامه جلد اول صفحه ۲۵۱ - ۰)

علاءالدوله که از مشایخ بسیار معزز بود ابوسعید را که در این موقع در قزوین بود ملاقات کرد و مورد احترام بسیار واقع شد پس از مصایح فراوان ابوسعید گفت که امیر چوپان ترست شده پدران تو است هر گاه چند هری را که سب قتل دمشق خواحه شده اند تاو بسیاری فتنه خواهد خوانند و امیر چوپان بخدمتگراری خود ادامه خواهد داد ولی مصایح علاءالدوله سودی بخشید و ابوسعید امرا را بحضور طلبیده در مقابل آنها بعلاءالدوله جواب داد که ریاده روی دمشق خواحه و امیر چوپان از حد گذشت و کار ناین خار سید اکنون نام مصالحه مسدود است اگر امیر چوپان راست میگوید و سر آشتی دارد باید ترك لشکر نموده تنها بر دهن آید تا او را بگوشه فرستم در آنجا عبادت کند و الا کار نا شمشیر است شیح علاءالدوله اصرار بسیار کرد ولی امرا بیرحاش بر خاستند شیخ سمنان برگشت و امیر چوپان را صیحت بسیار کرد که تا ولی نعمت خود بحدکد و تسلیم شود یا کاری کند که خون مردم ریخته نشود

امیر چوپان طرف ری حرکت کرد و در سرحد ری بدیهی نام ابراهیم را در رسید چون فاصله بین او و ابو سعید يك روز شد جماعتی از امرای امیر چوپان ارقسل امیر احمد که حکم حال ابوسعید و امیر محمد حصک و امیر سکرور و امیر محمد سبک و جماعتی دیگر و لشکریان آنها شانه کوچ کرده تا ابوسعید پیوستند و در نك شب قرب سی هزار از لشکریان او در آکنده شدند صبح که امیر چوپان بر این حال واقف گردید بر ناقممانده لشکر هم بی اعتماد شد لذا رنبا و اطفال و حواص خود را برداشته از راه بیابان فرار نمود

در بردگی ساوه سانی بیگ<sup>۱</sup> خواهر ابوسعید تا پسر کوچکی موسوم به سیورغان که از سانی بیگ داشت ورن دیگر خود کرد و حق را برد ابوسعید فرستاد و خود تا معدودی از حواص از جمله بیکنای دولندی و سری که از خواهر دیگر ابوسعید

۱ - سانی بیگ در عهد صدر عهد متولد شده و در معدود و ورد در سن سردی سالگی نام

چوپان روح شد (محمل دصحنی)

دولندی موسوم به جلاو خان داشت تا شتاب تمام از راه بیابانك روان شد در هر منزل جماعتی از راه باز میماندند تا آخره ما هفده نفر خود را بطیس رسانید ابتدا قصد ترکستان داشت ولی بعد تغییر عزم داده قصد کرد بملوك آل کرت هرات پناهنده شود. یکنای دولندی مخالفت کرد زیرا از پادشاه هرات که به بیوفائی و ناجوانمردی معروف بود سم داشت ولی مخالفت او سودی بخشید و امیر چویان بر عزم خود باقی مانده قبل از خود نکتای دولندی را بهرات فرستاد و فاصله کمی خودش نیز با آنجا رفت.

مختصری بعد از ورود امیر چویان بهرات دستخطی از ابوسعید بملك غیاث الدین پادشاه هرات رسید که امیر چویان را بقتل رساند تا در مقابل این خدمت زن او کرد و چوین را بمقداد و اجتنی در آورده و سز املاک اتانکان فارس را باو بدهد.

ملك غیاث الدین بعد از مشاوره با امرای خود امیر چویان را گرفت و فرمان سلطان را برد او فرستاد امر چویان پیغام داد که من نامید مکافات احسانهایی که با تو کرده ام نزد تو آمده ام تو بمن عهد و مشاق کرده ای با وجود همه آنها مرا بازی از دست منده نشاء اعلام کن و مرا واسطه جمع خواهشهای خود قرار ده و در پایان هر چه صلاح شد بکن.

ملك غیاث الدین چنان اندیشید که امیر چویان را نمی بایست گرفت حالا که گرفته باید او را نکشد زیرا اگر معفو شود برای او گران تمام خواهد شد لذا جلاوی بمحس فرستاد که او را نکشد امیر چویان درخواست کرد که ملك غیاث الدین برای شنیدن وصیت برد او بیاید غیاث الدین انا کرد امر چویان پسر خرد سال خود جلاو خان را برد خود طاییده پس از گریه بسیار بوسیله بدعام از ملك غیاث الدین سه خواهش نمود نخست آنکه سر او را از تن جدا نکند و اگر نشانی بخواهد برد ابوسعید بفرستد بفرستادن یکی از انگشتان او یعنی انگشت انبامش که دوسر داشت قناعت نماید دوم آنکه پسر او جلاو خان را که خواهر زاده ابوسعید است برد ایالتخان بفرستد شاید



بر خرد سالی او رحم آورد سوم آنکه نعش او را بمیدینه بفرستند تا در مدفنش که خود در آنجا ساخته است دفن شود.

خلاصه بنحویکه خواهش کرده بود ملک غیاث‌الدین امیر چوپان را که در این وقت شصت سال<sup>۱</sup> از عمرش میگذشت خفه نموده انگشت او را نزد ابوسعید بقراباغ فرستاد و ابوسعید در محرم سال هفتصد و بیست و هشت آن انگشت را در اردو بازار آویخت<sup>۲</sup> حافظ ابرو مورخ معتبر و معروف از معاصرین امیر تیمور گورکان یعنی از مردم اوایل قرن هشتم و اوایل قرن نهم در جغرافیای تاریخی که در سال هشتصد و بیست نامر شاهرخ پسر امیر تیمور در دو مجلد تألیف و باو تقدیم نموده است در این حادثه مینویسد که امیر چوپان از ساوه شاهزاده خانم کردوچین و سانی بیگ و امیر سیورغان بچه او را نزد ابو سعید فرستاده خود با دولندی و پسرش جلاو از راه بیابان بخراسان رفت و دولندی (خانن) در ناهندگی ملک هرات با او مخالفتها نمود و سوء رفتار و بیوفائی و ست عهدهی ملک غیاث‌الدین را يك يك بر سر د ولی امیر چوپان گوس محرف او نداده و او را مقدم بر خود بهرات فرستاد. و نیز راجع بکشته شدن دولندی هم شرحی مینویسد باین تفصیل که چون در ایام اقتدار و امارت امیر چوپان همیشه دولندی راجع به بیشاپور با ملک غیاث‌الدین معارضه داشت و وقتی در مقام توهین او گفته بود که این ملک غیاث‌الدین لایق آهنگری است نه امارت ملک غیاث‌الدین پیوسته کینه او را در دل داشت در این موقع بعد از قتل امیر چوپان امر کرد که دم آهنگری در اسافل او گذاشته دمبندند و باین نحو فجیع و شرم‌آور او را هلاک کردند.

۱ - در ذلکامه چند اول صفحه ۵۴۲

۲ - سلمان ساوجی بهاسبت المصنعی چوپایان میگوید

عقل را گه‌تم که عدری پیش از این چوپایان	کردن از گردون گردان از چمنی امراشند
این زمان آخر چرا زین سان جدا ار جان و مان	پشت بر کردند و روی از دشمنان برکاشند
گفت ای عامل تو از صورتگران روزگار	بسی آگه کردی صورت بسی انگاشند
پیش ازین چون گله در صحرای گیتی مردمان	حویشتن را گرگ نکند سر همی داشته
چون بود این گله را از حفظ چوپای گریر	میر چوپانرا بچوپایی بر او انگاشند